بسم الله الرّحمن الرّحیم

«مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى‏ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْديلاً»(احزاب 23)

در رابطه با نظر به حضور تاریخیِ پدیده‌ی شخصیت شهید حججی«رحمت‌اللّه‌علیه» در این زمان، بحث بر سر این است که آیا می‌توانیم از طریق نظر به این شهید، وضعیت خودمان را بررسی کنیم؟ به این معنا که با نظر به حضور تاریخی او ببینیم در کجا هستیم؟ و به این فکر کنیم که آیا این چنین نیست که حضور و سیره‌ی او، معنای حضور ما در این زمانه است و می‌توانیم با او وارد نحوه‌ای از زندگی شویم که لذّات آن زندگی با لذّات اهل دنیا متفاوت باشد که به آن لذّات، لذّات متعالی می‌گوییم که به یک معنا «لذّت ترک لذّت» است که در مورد آن گفته‌اند:

اگر لذّت ترک لذّت بدانی دگر لذّت نفس لذّت ندانی

باز تاکید می‌کنم به این فکر کنید که می‌توان وارد نوعی از لذّت شد که با گفتگو نسبت به این شهید به سراغ ما می‌آید و نوعی سعه‌ی وجودی خاصی را به ما عطا می‌کند.

 عنوان بحث هست: «شهید حججی، وجدان تاریخی ما و انقلاب اسلامی»، با این فرض که تاریخ ما که همان انقلاب اسلامی است وجدانی دارد و این شهید وجدان آن تاریخ است. وجدان یعنی آن احساسی که هرکس در وجه متعالی خود احساس می‌کند؛ از واژه‌ی «وَجَدَ» می‌باشد. آن احساس و یافتی است که می‌خواهد با ما سخن بگوید و در این رابطه به سراغ ما آمده است. بحث آن طولانی است. همین اندازه یادمان باشد که بناست از طریق این شهید اشاراتی نسبت به حقیقت این دوران به ظهور آید.

روح تاریخی امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»

ملت ما به‌خصوص جوانان از طریق شهید حججی راهِ گمشده‌ی خود را در این ظلمات یافتند. شما واژه‌ی گمشده را درنظر بگیرید که اگر آن راه گمشده بود، چگونه با شهید حججی پیدا شد و اگر پیدا بود چرا می‌گوییم گمشده بود. همیشه قصه‌ی حقیقت این طوری است که در عین آن که به یک معنا گمشده است، کافی است کسی بتواند به آن اشاره کند تا از گمشدگی به در آید. به یک معنا می‌توان گفت اشاره به حقیقتِ گمشده، نوعی افق گشایی است؛ افقی که خداوند در مقابل یک ملت قرار می‌دهد تا عده‌ای به سوی آن حرکت کنند و بقیه متوجه آن بشوند. شهید حججی«رحمت‌اللّه‌علیه» از جمله کسانی بود که متوجه آن افق شد و در آن قدم گذاشت و بقیه را متوجه آن راهی کرد که به ظاهر گمشده بود.

آری! در این تاریخ راه ما راهی است که حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود و حججی‌ها رهروان آن راه هستند و بدین لحاظ در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار گرفتند و امید را به جامعه برگرداندند.

بنده بر روی این واژه‌ی «مؤثر»بودن عرایضی دارم از آن جهت که معتقدم تنها راهی که انسان بتواند مؤثر باشد و بتواند حیات حقیقی و فعالی داشته باشد و بتواند نقش‌آفرین گردد، در این تاریخ راهی است که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در پیش روی ما گذاشتند. عجیب است که همین نکته در سخنان شهید حججی هم هست که می‌گوید: دعا کنید مؤثر باشم. این واژه، واژه‌ی روح تاریخ خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است در دنیایی که انسان‌ها گرفتار انواع بطالت هستند. راستی هرکدام از ما این مؤثربودن را در کجا باید جست و جو کنیم؟ شهید خرازی مؤثربودن را در مسیری که در مقابل خود دید، جستجو کرد؛ و شهید باکری نیز به نحوه دیگری راهِ مؤثربودن خود را یافت؛ و شهید حججی یک مرتبه در شرایط دیگری که دیگر آن شرایط نبود با این مسئله روبه‌رو شد که در این زمانه چکار کنم که مؤثر باشم؟ عرض بنده آن بود راهی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گشود تنها راهی است که انسان نحوه‌ای از مؤثربودن را در زندگی‌اش وارد می‌کند. یک روز در مقابل ما هشت سال دفاع مقدس قرار می‌گیرد و با قدم‌گذاردن در آن راه، مؤثربودن ظهور می‌کند و یک روز دفاع از حریم اهل بیت در سوریه و یک روز مطابق روح و روحیه‌ی ما، ساختن اورانیوم بیست درصد و یا همچون شهید آوینی تفسیر آن‌چه در حقیقت انقلاب نهفته است. وقتی متوجه راهی باشیم که حضرت روح اللّه«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود می‌فهمیم به چه معنا شهید حججی‌ها امید را به جامعه‌ی ما برگرداندند.

«آری! انسان با در راه‌بودن، هستی خود را معنا می‌بخشد.»

ما سال‌هاست با مهدویت و انتظار معنای خود را حفظ کرده‌ایم به همان معنایی که فرموده‌اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَج» ‏این راهی است که در مقابل ما گشوده شده و با باقی‌ماندن در انتظار، «امید» است که به سراغ‌مان می‌آید و این یعنی زندگی در راه. زندگی در راه، تنها زندگیِ امیدوارانه است.

با قدم‌گذاردن در افقی که مقابل ما قرار گرفته، امیدِ در راه‌بودن به جامعه برمی‌گردد و از این جهت شهید حججی یک شخص نیست، یک راه است. آن هم در زمانی که از جهتی راه گم شده و بدین لحاظ بود که ملاحظه کردید حضور فداکارانه او برای همه‌ی اقشار جامعه معنا پیدا کرد.

در تاریخی که با حضرت روح اللّه«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شروع شد، همه به دنبال یک راه گمشده‌ای هستند که می‌دانند به تقدیر الهی به میان آمده است. احساس می‌کنند راهی هست اما نمی‌دانند در کجا باید به دنبال آن رفت، این یک امر مسلّم است تا راهی که از حقیقت برخوردار است در ازای ایثار و فداکاری ظهور ‌کند. انقلاب اسلامی ِحضرت امام راه خود را با فداکاری و ایثار به ظهور آورد و نشان داد این راه، مقابل انسان ِ این تاریخ قرار داده شده که به یک معنا خداوند تقدیر کرد تا ما از طریق ایثارها بتوانیم راهی که باید طی کنیم را بگشاییم، هر اندازه از راز ایثار در این تاریخ صحبت شود جا دارد و همچنان سر به مُهر خواهد ماند، زیرا هزاران چهره دارد که تا حال بیشتر از چند چهره از آن به ظهور نیامده؛ جای خودش بحث دارد.

به همان معنایی که اهل‌البیت برای کلّ تاریخ، راه و سبیل می‌باشند و شما در دعای ندبه با واژه‌ی «هُمُ السَبیل» متذکر این امر خواهید بود؛ شهید حججی در این زمانه یک راه شد تا ما متوجه وضعی باشیم که در باطن تاریخ ما مقرر گردیده، و حضرت نایب الامام آیت اللّه خامنه‌ای«حفظه‌اللّه» در موردش فرمودند: «شهید حججی عزیز، حجت خداوند در مقابل چشم همگان شد.»

شما ملاحظه می‌کنید که ذات اهل‌البیت یعنی فداکاری و ایثار برای اسلام. هیچ معنایی جز این معنا برای خود قائل نیستند. برای همین حضرت سیدالشهدا ناراحت می‌شوند و به حُرّ می‌گویند تو من را از مرگ می‌ترسانی؟ چون اولین چیزی که در این مکتب نهادینه شده است ایثار و فداکاری است و شهادت یکی از چهره‌های خوب ایثار است و به این معنا راه می گشایند چون خودشان راه و حجت‌اند برای آن که کسی سرگردان نماند.

 مردم در باطن خود به دنبال حقیقت‌اند و شهید حججی انعکاسِ روح و روحیه‌ی مردم بود و در واقع مردم، خودِ گم‌گشته‌ی خود را در او یافتند.

وقتی روشن شد معنای انسان در راه‌بودن است. معلوم است که خداوند در هر تاریخی برای مردم راه را مقدر کرده است، هرچند ممکن است انسان مشغولِ بی‌راهه‌ها شود و متوجه آن راه نباشد و آن راه برای او پنهان بماند، ولی شخص یا اشخاصی پیدا می‌شوند تا آن راه را به ظهور آورند و انسان گمشده‌اش را که رجوع به حقیقت است در آن افراد مثل شهید حججی پیدا ‌کند.

«در هر زمانه‌ای نداهایی هست که تلاش دارند خود را به گوش‌ها ‌برسانند. مگر می‌شود کسانی که درد پوچیِ دوران را احساس می‌کنند وقتی با زلال‌ترین درمان در تاریخ خود روبه‌رو می‌شود آن را نشناسد!؟»

نداهایی که در هر زمانی تلاش دارند خود را به گوش‌ها برسانند، وجدانِ تاریخی آن ملت هستند که در مظاهری به ظهور می‌آیند و شهید حججی وجدانِ تاریخی این مقطع از انقلاب اسلامی شد و مردم از طریق او نداهایی را در جان خود شنیدند. اگر کسی دوران خودش را بشناسد و عارف به زمانش باشد می‌فهمد زلال‌ترین درمان همین راهی است که شهدا در مقابل ما قرار دارند یعنی «ایثار و فداکاری» و همین راه است که در رخداد اربعینیِ سال‌های اخیر به یک شکل ظهور می‌کند و در جریان کمک به سیل‌زدگان به نحوه‌ی دیگری به ظهور می‌آید.

در دورانِ جدایی و بیگانگی با حقیقت، شهید حججی تذکر عبور از این دوران است و این ورقِ دیگری از تاریخِ به‌صحنه‌آمدنِ ابعاد درونی انقلاب اسلامی است.

رفقا به بنده می‌فرمودند گویا از زمان شهید حججی به بعد بنده حرف‌های دیگری می‌زنم. بنده سخن دیگری نمی‌گویم، عرض بنده این است که ورق دیگری از صحیفه‌ی انقلاب اسلامی به ظهور آمده است که این ورق را هم باید بخوانیم. این ورق هم مثل سایر ورق‌های این صحیفه‌ی مبارک، ورق عجیبی است. ملاحظه کنید که چگونه انقلاب اسلامی شما را به دفاع مقدس کشاند و در آن صحنه، ملتِ ما غوغا کردند. در سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی دفاع مقدس به ظهور آمد و سرمایه‌ای شد که ما سال‌ها از آن تغذیه می‌کنیم و در دل آن سنتِ حضورِ در سوریه پیش آمد و این ورق دیگری بود از سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی و مطمئن باشید این راهی است که همچنان به نور ایثار ادامه می‌یابد و انسان‌ها را از بیهودگی به مؤثربودن می‌رساند .

**انقلاب اسلامی و آینده‌ای دیگر**

ورق دیگری از به صحنه‌آمدن ابعاد درونی انقلاب اسلامی برای آن‌که آینده‌ی ما در گشودگی روشنی‌گاهِ انقلاب اسلامی تیره و تار نماند.

ما در دفاع مقدس تا این‌جا آمدیم که اگر دوباره به ما حمله کردند به زیباترین شکل یعنی ایثارگرانه در دفاعی که همراه با انگیزه‌ی قدسی بود مقابله کنیم. اگر ما در صحنه‌ی دفاع از خود با نظر به حقیقت وارد نمی‌شدیم آینده‌ی ما به این زلالی و صفا نمی‌بود. با این‌همه ما در دفاع مقدس آینده‌مان را به همین اندازه می‌دیدیم که اگر مجدداً حمله شود ایثارگرانه و به صورت قدسی به میدان می‌آییم، اما در حال حاضر ورود ما به دفاع از حریم اهل‌البیت در سوریه قضیه تغییر کرده است. ما در جایی حاضر شده‌ایم که بناست ورق دیگری از انقلاب اسلامی شکوفا شود و در این راستا باطلی از بین برود؛ آری! این ورق دیگری از به صحنه‌آمدنِ ابعاد درونی انقلاب اسلامی است. در صحنه‌ی حضور شهید حججی باید آینده‌ی دیگری را به تماشا نشست.آینده‌ای که فقط محدود به دفاعی ایثارگرایانه با انگیزه‌ی قدسی نیست، بلکه به میان‌آوردن این حکم خداست که می‌فرماید: «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»(توبه/12)

ما تا دیروز آینده‌ی خود را در دفاع مقدس به تماشا می‌نشستیم. بوش رئیس جمهور سابق آمریکا را که می‌گفت همه‌ی گزینه‌ها روی میز است مسخره می‌کردیم. چون آن آینده‌ای که در نظر داشتیم چیزی نبود که او بتواند با حمله‌ی نظامی به ما آن را تیره و تار کند. ولی در حال حاضر خداوند یک آینده‌ی دیگری را در مقابل ما گشوده است.

«در صحنه‌ی حضور شهید حججی باید آینده را به تماشا نشست، نه آن‌که آن قلّه را منزل‌گاهِ خود بپنداریم و به امروزِ خود مشغول شویم.»

آری! گذشته‌ی ما قلّه‌‌ای است بس بزرگ که باید بر فراز آن ایستاد، اما افقی دیگر در میان است و آن افقی است که شهید حججی مأمور ظهور آن بود.

عرض بنده این است که قلّه‌ی دفاع مقدس، قلّه‌ی بزرگی است. یعنی قلّه‌ای است بس بزرگ که باید بر فراز آن ایستاد. این مربوط به گذشته‌ی ما نیست، چیزی است که پیش روی ما قرار دارد. بنده معتقدم در روزهای آخر دفاع مقدس هرگز باور نمی‌کردیم در قلّه‌ی دفاع مقدس افقی در مقابل ما گشوده می‌شود که تا این اندازه در منطقه حاضر می‌شویم و عمق راهبردی ما چنین چیزی می‌شود. تصورمان این نبود که استعدادِ این نحوه حضور را هم داریم. این استعداد به صورت بالقوه در انقلاب اسلامی بود و به اندازه‌ای که متوجه‌ی ذات انقلاب و جایگاه قدسی ولایت فقیه می‌شدیم آن را احساس می‌کردیم و متوجه‌ی ادامه خود می‌شدیم.

شهید حججی ادامه‌ی خود را در باقی‌ماندن زیر سایه‌ی مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» معنا کرد، لذا در وصیت‌نامه‌ی خود می‌گوید: «بدانید من به یقین رسیده‌ام که امام خامنه‌ای نایب بر حق امام زمان است.»

در مورد انقلاب اسلامی و راز راهبردی آن در منطقه و در این تاریخ می‌توان بسیار سخن گفت، ولی بنده معتقدم این جمله که آن شهید بزرگوار گفت، بسیار کارساز آمد. راستی چرا شهید حججی، ادامه‌ی خود را در باقی‌ماندن زیر سایه‌ی مقام معظم رهبری معنا کرد؟ ریشه‌ی این نوع معنابخشی در کجا نهفته است؟ جز این است که همه‌ی انسان‌ها به دنبال معنابخشیدن به زندگی خود هستند ولی نمی‌دانند عامل قوام زندگی چیست و در کجا است؟ مگر آن‌که بیابند تنها ذیل انسان کامل می‌توان زندگی را معنا بخشید و در زمان غیبتِ انسان کامل، نائب اوست که چنین بهره‌ای را به بشریت عطا می‌کند. چه معنایی است زیر سایه‌ی مقام معظم رهبری که می‌گوید به یقین رسیده‌ام که امام خامنه‌ای نایب بر حق امام زمان است؟

«حال ما هستیم و آینه‌ی انقلاب اسلامی که در مقابل ماست و ما می‌توانیم وجود خود را به عنوان آزادترین موجود از غبار مفاهیم انتزاعی در معرض تشعشعات نور حقیقت این دوران احساس کنیم.»

بالاخره سؤال بنده این است که ادامه‌ی خودمان را کجا پیدا کنیم تا ادامه‌ی راضی کننده‌ای باشد؟ ممکن است تعبداً بگویی رهبر انقلاب، چون فقیه است باید دستوراتش را شنید، بسیار خوب؛ ولی با این نگاه کسی شهید حججی نمی‌شود، زیرا تشعشعی از حقیقت در مقابل انسان قرار نمی‌گیرد تا خود را ذیل آن تشعشع ادامه دهد. در این حالت انسان رسیده است به این‌که ادامه‌ی خود را باید آزاد از مفاهیم انتزاعی، ذیل تشعشع حقیقت دنبال کند. جملات شهید حججی جملاتی نیست که با روحیه‌ی دوگانگی بین او و حقیقت نوشته شده باشد. اصلاً حقیقت او را در برگرفته است و دارد بر اساس آن تنفس می‌کند. این یعنی آزادشدن از غبار مفاهیم انتزاعی که در اصطلاح فلسفه‌ی غرب به آن متافیزیک می‌گویند؛ متافیزیک تفکری که نسبت به حقیقت آگاهی دارد، ولی در عین دوگانگی بین انسان و حقیقت. در مورد شهداء این حرف‌ها نبود و نیست. رفقای ما که می‌خواستند به جبهه بروند این حرف‌ها نبود که بخواهیم بگوییم قصدشان چه بود و یا بر اساس چه انگیزه‌ای رفتند. قصّه‌ی جانی بود که در معرض تشعشعات حقیقت سر از پا نمی‌شناختند. احساسی متعالی آن‌ها را به صحنه آورده بود. حضوری به میان آمده بود ماورای این حرف‌ها. نسبتی خاص با امام و مقام معظم رهبری پیدا کرده بودند که آن نسبت، همه‌ی معنایی بود که آن‌ها به دنبال آن بودند و لذا برای آن‌که لبخندی بر لب امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» بیاید؛ تا مرز شهادت جلو می‌رفتند.

«اگر می‌خواهی به آن آینه‌ای بنگری که به حقیقت اشاره دارد؛ در تاریخی نظر کن که شهید حججی را به ظهور آورده است.»

 روی این جمله باید فکر بفرمایید، راستی! شهید حججی یک تاریخ است که به صورتی بسیار روشن به صحنه آمده است. ما با کدام چشم باید به این آینه‌ی تاریخ خود بنگریم تا در وجود او همه‌ی ظرائف تاریخ خود را ببینیم؟ این آدم چه آدمی است که می‌تواند این‌چنین خاطره‌ی قوم ما را به ظهور آورد؟ این چه نحوه بودنی است که این‌همه قدرتِ به ظهورآوردن دارد که درباره‌اش می‌توان گفت اگر می‌خواهید به آینه‌ای نگاه کنید که حقیقتِ این دوران را نشان دهد، به تاریخی نگاه کن که شهید حججی را به صحنه آورده است. «حضور تاریخی»، معنای عجیبی است. بنده بسیار امیدوارم که بتوانیم از طریق آینده‌ای به نام شهید حججی حضور تاریخی خود را احساس کنیم. سال‌های سال بود که با خود می‌گفتم آیا می‌شود زمانی ما معنای حضور تاریخی خود را احساس کنیم. حضورِ تاریخی یک احساس و یافت است و کار آسانی نیست و نمی‌شود آن را معنا کرد، وقتی می‌خواهید آن را معنا کنید مخاطب شما حیران می‌شود که این چه کلمات و ادبیاتی است. سال‌ها بود به این فکر بودم که چگونه معنای حضور تاریخی را می‌توان گوشزد کرد و فکر می‌کنم شهیدحججی راه را گشوده است. در همین رابطه می‌توان گفت:

«اگر می‌خواهی به آن آینه‌ای بنگری که به حقیقت اشاره دارد؛ در تاریخی نظر کن که شهید حججی را به ظهور آورده است.»

 باز تأکید می‌کنم حضور تاریخی، احساس عجیبی است. اگر کسی دغدغه‌ی دیدنِ «وجود» را در موجود داشته باشد، می‌تواند با بنده همراه و همدل باشد و به جستجوی احساسِ حضور تاریخی در جان خود بپردازد تا بیابد آن چیزی که ما به آن انقلاب اسلامی می‌گوییم که چگونه او را در برگرفته، و شهید حججی مظهر آن جان‌هایی است که انقلاب اسلامی آن‌ها را در برگرفته است.

عموماً ما انسان‌ها «موجودبین» هستیم، در حالی‌که تاریخ ما با محمد و آل محمد به ظهور آمده که به ما گفته‌اند عالَم آیات الهی است و حقیقتی در دل این موجودات به ظهور آمده است. به یک معنا «وجود» در این موجودات به حضور تاریخی که یک معنا از همین نوع است یعنی حقیقتی در دل رخداد انقلاب اسلامی به ظهور آمده و همان طور که تاریخْ انسان‌ها را فرا می‌گیرد، تاریخ در این دوران به صورت انقلاب اسلامی ما را فراگرفته و اگر هوشیاری به خرج دهیم آن نوع «دربرگرفتگی» را احساس می‌کنیم و این همان احساسِ حضور تاریخی است.

اگر کسی دغدغه‌ی دیدنِ «وجود» را در «موجود» داشته باشد، بداند این بدون پیکار بین آن‌چه این حضور را پنهان می‌کند و بین آن‌چه با تمام وجود حتی با شهادتش، تلاش می‌کند آن را به ظهور آورد؛ ممکن نیست.

پیکاری در میان است، بین حجاب حقیقت و ظهور حقیقت و این پیکار، شرط حضور تاریخی است. با توصیه‌های عادی و تفکر فلسفی این مسئله حل نمی‌شود. اگر هم فلسفه با ما سخن می‌گوید از این جهت سخن می‌گوید که ما متذکر شویم چیزی می‌خواهد «وجود» را در «موجود» پنهان کند و راهی هست که در «موجود»، «وجود» را ببینید. «وجودبینی» یک نوع بصیرت است و پیکاری را به همراه می‌آورد. پیکارِ آن‌چه حجابِ ظهور حقیقت است با آن‌چه حقیقت یا «وجود» را در خود پنهان می‌کند. پیکار آن‌که می‌خواهد «وجود» را با «ایثار» آشکار کند با آن‌که تلاش می‌کند با خودنمایی حقیقت را به خفا ببرد. پیکار بین خفا و ظهور حقیقت است.

اگر کسی دغدغه‌ی دیدنِ «وجود» را در «موجود» داشته باشد بداند این بدون پیکار بین آن‌چه این حضور را پنهان می‌کند و بین آن‌چه با تمام وجود حتی با شهادتش، تلاش می‌کند آن را به ظهور آورد؛ ممکن نیست. معنای حضور تاریخی تنها از این طریق ممکن است و از این طریق ظلمات دوران که همان حجاب حقیقت است از میان می‌رود، چیزی که شهید حججی با کار خود به میان آورد تا ظلمات داعش از میان برود.

امکان تحقق پیکاری که عرض شد در درون هرکدام از ما هست و ما با احساس حضور تاریخی خود می‌توانیم آن را درک کنیم.

باز حق دارید از بنده سؤال کنید این حضور تاریخی که بر آن تاکید می‌شود به چه معناست؟ به این نکته فکر کنید که عرض شد «این در درون شما اتفاق افتاده است» و چون مطلب را در درون خود احساس می‌کنید نوعی یگانگی با شهید حججی در خود احساس می‌کنید، زیرا این پیکار از طریق آن شهید در این تاریخ به ظهور آمد.

«شهدا به طور کلّی، به‌خصوص شهید حججی با عمل خود چنین حضور تاریخی را به نمایش آوردند و ما وظیفه داریم با به فهم‌آوردنِ چنین حضوری، خود را در این تاریخ حاضر کنیم.»

به نظر بنده روایت «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاء» را می‌توان طور دیگری فهمید. عموماً روایت را این‌گونه می‌فهمیدیم که علماء بودند که شهداء را به صحنه آوردند. حال به این تفسیر نظر کنید که می‌گوید علماء باید جایگاه تاریخی شهداء را برای انسان‌ها مفهوم کنند. وظیفه‌ی ما است که نشان دهیم شهداء چه راهی را در مقابل بشریت گشودند، باید تلاش کنیم آن را مفهوم نمائیم. شهداء کار خود را انجام دادند و راه را نشان دادند از این به بعد «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ» است که باید بالاتر از کاری که آن‌ها کردند، یعنی به فهم‌آوردنِ آن حرکت را به عهده بگیرند و این کار، یعنی کار امثال شهید آوینی‌ها از کار شهدا أفضل است.

عرض شد می‌توانیم حضور تاریخی خود را با پیکاری این چنین که در درون هرکدام از ما اتفاق افتاده است درک کنیم. امیدوارم با درک جایگاه انقلاب اسلامی هرچه بیشتر به این امر مهم دست یابیم.

**این قصه‌ی همگان است**

«این انقلاب اسلامی است که از افق بلند این تاریخ چون ستاره‌ای سوسو می‌زند و خبر از حضور نوری می‌دهد که در حالِ طلوع است تا هرچه بیشتر بنیاد روحانی بشر امروز را روشن نماید. و تازه آغازیدن گرفته تا آن‌که عصر ولایت خود را شکل دهد.»

فکر می‌کنم به کمک سخنان شهید آوینی بتوان به فراز فوق فکر کرد، آن‌جا که می‌گوید:

«انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر جدیدی در کره‌ی زمین است که دیر یا زود آثار تحقق آن را در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. همان طور که پیش از این عرض شد، مثل این سخن، مثل آن است که بگوییم: «ما فقط با دندان‌های غول می‌جنگیم و به بقیه‌ی اعضایش کاری نداریم.» آیا می‌توان فقط با دندان‌های غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و سرمنشأ تحولی فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را، از اقتصاد و هنر گرفته تا سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.»

ریشه‌ی همه‌ی تحولات ظاهری فردی و اجتماعی در تحولات اعتقادی است و به‌همین علت است که حقیر با یقین کامل و با اطمینانی اینچنین، درباره‌ی آینده‌ی جهان سخن می‌گویم، چرا که اکنون امت مسلمان بار دیگر به پیمان نخستین خویش با آفریدگار جهان بازگشته است، به عهد الست: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏» و این عهد ألست، خورشیدی تازه را در آسمان تاریخ متولد ساخته است که نور آن سراسر جهان را در خواهد نوردید و بنیان همه‌چیز را دیگرگون خواهد ساخت.

با توجه به آنچه شهید اهل قلم گوشزد کرد، به رویداد توجه همگانی به شهید حججی فکر کنید. ای کاش شهید آوینی زنده بود و آن‌چه را در افق تاریخی ما سوسو می‌زند عیناً مشاهده می‌نمود.

«رویدادِ توجه همگانی به شهید حججی نشان داد چگونه قصّه‌ی آن شهید در نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصّه‌ی همگان است و شخصیتی که از طریق انقلاب اسلامی آن شهید را در برگرفته شخصیت همه‌ی آن‌هایی است که آن شهید را تشییع کرده‌اند.»

آری! قصّه‌ی شهید حججی قصّه‌ی همگان است، هرچند روزمرّگی‌ها موجب فراموشی‌مان می‌شود ولی چیزی نمی‌گذرد که با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که بازگو کننده‌ی چیزی است که فراموش کرده بودیم و به خود می‌آئیم. راستی اگر پدیده‌ی شهید حججی و آن استقبال و توجه همگانی نبود ما فکر می‌کردیم که هنوز در دوره‌ای هستیم که انقلاب اسلامی آغاز آن بوده است؟ بعضی‌ها گمان می‌کردند دوره‌ی حضور انقلاب اسلامی مربوط به سال‌های دهه‌ی 60 بود، ولی با تشییع با شکوه آن شهید معلوم گشت عهد دیگری بین ما و حقیقت این دوران هست به غیر از آنچه فرهنگ مدرنیته بر بشریت تحمیل کرده است. آری! در مرحله‌ی عسرت نسبت به حقیقتِ دوران خود یعنی انقلاب اسلامی قرار گرفته‌ایم ولی عهد ما با آن حقیقت همواره پایدار است. ما در غیبت حضرت مهدی یک نحوه در عسرت هستیم، ولی گمان‌مان این بود که عهدمان با مهدی از بین رفته است. ولی با انقلاب اسلامی معلوم شد با همه‌ی تبلیغات آلوده‌ی نظام شاهنشاهی، ما بر عهد خود با امام‌مان پایدار بوده‌ایم. رویدادِ توجه همگانی به شهید حججی نشان داد عهد ما با انقلاب اسلامی خیلی عمیق‌تر از این است که فکر می‌کردیم. شواهدی که حکایت از توجه همگانی ملت ما و حتی مردم عراق و لبنان و شیعیان پاکستان و کشمیر به رویداد شهید حججی می‌کند در حدّ یک دایرة‌المعارف است و این باید ما را به اندیشه و تفکر نسبت به تاریخی که در آن به سر می‌بریم راهنمایی کند. به عنوان نمونه در پایانه‌ی چزابه که می‌خواستیم جهت سفر به کربلا در موسم حرکت اربعینی جلو برویم، کاروان‌ها با هجوم می‌آمدند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. خلاصه همهمه‌ای بود. یکی از مسئولان کاروان‌ها ‌خواست با فشار، کاروانش را لابه‌لای کاروان ما جلو ببرد. یکی از خانم‌ها به مسئول آن کاروان گفت با این کار شما، کاروان ما دو نصف می‌شود. چرا این‌گونه عمل می‌کنید؟ او گفت مگر شما چه کسی هستید؟ یک مرتبه یکی از خواهران گفت آخر همسر شهید حججی در کاروان ماست. به امام حسین قسم یک‌دفعه به طوری غیر قابل باور خجالت‌زده شد و عقب کشید. یک آدم عادی آن طور عقب می‌کشد به خاطر شهید حججی. ماتش برد، گویا فلج شد. رئیس کاروان که یک آدم عادی است و تعالیم عالیه ندارد. با دیدن آن صحنه به خود آمدم که ما هنوز جاهایی را فتح نکرده‌ایم ولی خدا فتح کرده است.

اجازه دهید نمونه‌ی دیگری را که خبرگزاری فارس با او مصاحبه کرد بیاورم تا معلوم شود چرا باید گفت قصه‌ی آن شهید نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصه‌ی همگان است.

خانم مازندرانی این طور شروع می‌کند: 32 سال سن دارم و خدا را شکر می‌کنم که امروز می‌توانم بگویم که یک محجبه هستم؛ حالا هم وقتی بد‌حجابی‌ها را می‌بینم به خودم جرأت نمی‌دهم کسی را نصیحت کنم یا عقایدم را به او تحمیل کنم. دو پسر 14 و 16 ساله دارم که حاضر نمی‌شدند در جمع‌ها همراهم باشند و یک دختر 3 ساله دارم که لباس‌هایش را با خودم سِت می‌کردم و ناخواسته عقایدم به او تحمیل می‌شد. همیشه فکر می‌کردم حجاب، عقب‌ماندگی و تحجر است و باحجاب‌ها را به سُخره می‌گرفتم. در محرم امسال، اتفاقی، مسیر زندگی مرا تغییر داد، هیچ شناختی نسبت به شهدای مدافعان حرم نداشتم و بر این باور بودم که آن‌ها خودخواه هستند که از خانواده‌ی خود می‌گذرند تا در کشوری دیگر کشته شوند؛ تا این‌که شبی به یکی از شهدای مدافع حرم وقتی در حال ذبح او بودند، توهین کردم. شب چهارم محرم در عالم خواب دیدم چند تا خانم محجبه، چادری را به من هدیه کردند، حیران از خواب برخاستم، دوباره به خواب رفتم، باز هم همان خانم‌ها را دیدم که مقنعه سرم گذاشتند و پیشانی مرا بوسیدند، نسبت به این کارشان معترض شدم، باز هم از خواب بلند شدم، رفتم خواب را برای همسرم تعریف کنم اما شنیده بودم که خواب بد را تعریف نمی‌کنند. خوابیدم تا این‌که صبح از خواب بیدار شدم اما باز هم متقاعد نشدم که این خواب بد را برای کسی تعریف کنم. ساعاتی از صبح نگذشته بود که باز هم خواب به سراغم آمد، این‌بار در خواب، شهید مدافع حرم محسن حججی را که پرچمی به دستش بود دیدم، خودش را معرفی کرد و گفت: آرزویم شهادت بود، من سرم رفت تا روسری‌ات نرود، اگر حجابت را رعایت کنی نزد خدا عزیز می‌شوی و...

قبل از این خواب اصلاً شهید حججی را نمی‌شناختم، در فضای مجازی به‌ دنبال نامش رفتم تا این‌که عکس‎های بی‌سر او را دیدم، زندگی‌اش را مطالعه کردم و صحبت‌ها و نگرانی‌هایش را در مورد حجاب شنیدم. پس از شناخت کامل شهید، منقلب شدم و دیگر اشک امانم نمی‌داد، خواب را برای همسرم تعریف کردم و گفتم: «می‌خواهم چادری شوم». همسرم گفت: «اگر می‌خواهی مدت کوتاهی به‌ طور احساسی چادر بگذاری و دوباره از کار خودت پشیمان شوی، این کار را اصلاً انجام نده.»

همچنان در پی تعبیر‌کردن خوابم بودم و احساس می‌کردم تعبیر خوابم این است که باید چادری شوم. همسرم مرا از چادری‌شدن منع می‌کرد، بین دو راهی بودم که این‌بار در همان روز مجدداً در عالم رؤیا شهید حججی را دیدم، هدیه‌ای به من داد که با پارچه سبزی آن را پوشانده بود، وقتی که پارچه را کنار زدم، سر بریده او را دیدم، با وحشت از خواب بلند شدم و در همان لحظه تصمیم نهایی‌ام را گرفتم که هر طوری شده باید چادری شوم.

بدون این‌که آرایش کنم به فروشگاه حجاب که نزدیک محل کارم بود، رفتم تا چادر و مقنعه بخرم، فروشنده مرا نشناخت، وقتی خودم را معرفی و خوابم را برای او تعریف کردم، خیلی خوشحال شد.

بعد از این ماجرا پوستر شهید را به شیشه مغازه‌ام زدم، هر کسی اگر حرف‌ یا طعنه‌ای می‌زد، دلم می‌خواست با تمام وجودم از شهید حججی دفاع کنم. همسرم یک روز از من حمایت می‌کرد و یک روز نیز به‌ دلیل حال و روز گذشته‌ام سکوت می‌کرد، این در حالی بود که دیگر به فرزندان، همسرم و مال دنیا تعلق خاطر گذشته را نداشتم.

یک روز همسرم پیشنهاد داد تا با هم به شهر شهید حججی «نجف‌آباد» برویم، چند نفر از آشناها هم راغب شدند که با ما بیایند، در خبرها آمده بود که قرار است پیکر شهید حججی را به اصفهان بیاورند. 35 نفر آماده‌ی رفتن به اصفهان شدیم، همسر و پسرم نیز تصمیم گرفتند به مراسم پیاده‌روی کربلا بروند. عازم سفر شدیم، وقتی رسیدیم، دیگر آرام و قرار نداشتم و بی‌تابانه سراغ مزار شهید حججی را گرفتم، از جمع جدا شدم و دوان دوان به سوی مرادم گام برداشتم، از ورود به بارگاه جلوگیری می‌کردند، در صف انتظار بودم، از نرده‌ها بالا رفتم تا این‌که قبر او را دیدم. با اشک و ناله از آن‌ها خواستم تا بگذارند به کنار قبر بروم، سنگ قبری که تازه آن را نصب کرده بودند، ابتدا اجازه نمی‌دادند بروم، اما با اصرار نزدیک مزار شهید شدم، به شهید حججی گفتم دیگر حرف‌هایت را عملی کردم، از این پس خودت محافظتم کن.

بعد از زیارت او احساس می‌کردم سبکبال شده‌ام و هیچ نگاه بدی دور و برم نیست، در همان اوضاع ناگهان از حال رفتم و بعد از مدتی به هوش آمدم، همه نگران بودند که نکند جانم را از دست داده باشم، بار دیگر در را باز کردند، باز هم با دلی سیر زیارتش کردم. خادم بارگاه از ما برای ماندن دعوت کرد، به خانه‌ای دعوت شدیم که واقعاً حس آرامش خاصی به ما داد، با نهایت عزت و احترام با ما رفتار می‌کردند. پرسیدم چرا ما را دعوت کردید، پاسخ داد یکی از اقوام شهید حججی هستم، به این درک رسیده‌ام که اگر محسن کسی را دعوت کند، آبروی او را هم می‌خرد.(خبر گزاری فارس، تاریخ 27/8/ ۱۳۹۶)[[1]](#footnote-1)

بنده این نوع صحنه‌هایی را که ملاحظه می‌کنید همه را در آینه‌ی انقلاب اسلامی می‌بینم، شهداء مظاهر حقیقتی هستند که خداوند از طریق انقلاب اسلامی به این تاریخ عطا فرموده، انقلاب اسلامی است که به آن شهید چنین شخصیتی را داده است، به همان صورتی که به باکری و همّت و خرازی داد.

نباید گمان کرد که شما هستید که باید اراده کنید تا آن شخصیت سراغ‌تان بیاید، تنها باید به درون خود نظر کنید تا آن اتفاق را احساس نمائید و آن را پاس دارید. در همین رابطه تشییع کننده‌های شهید حججی رابطه‌ی اصیلی را با آن شهید احساس می‌کردند، زیرا مربوط به چیزی بود که در خود آنها اتفاق افتاده بود و دل خود را در گرو آن شهید یافتند، به آن معنا که او را ادامه‌ی هستی خود در این تاریخ احساس کردند.

ما هنوز متذکر این امر در درون خود نشده‌ایم تا خودآگاهانه به آنچه در ما اتفاق افتاده آشنا شویم.

«وقتی متوجه باشیم رویدادهای تاریخی با نوعی اراده و تدبیر الهی به صحنه می‌آیند و تاریخْ به تدبیر الهی صحنه حضورِ حقایقی است که در افق جان انسان‌های بزرگ سوسو می‌زند وتنها انسان‌های متعالی متوجه می‌شوند خداوند چه تقدیری را برای ما اراده کرده است؛ به اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگ پی می‌بریم که ماورای همه‌ی تنگناهایی که اشرار ایجاد می‌کنند، تصمیم‌های بزرگی می‌گیرند تا در راستایِ تحقق اراده‌ی الهی قدم بگذارند.»

نکته‌ی فوق، لُبّ کلامی است که باید نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و نقش حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» مطرح کرد. این نکته از نکاتی است که لازم است رفقا در مورد آن بحث بکنند که انسان‌های بزرگ را چه کسانی می‌دانند؟ مسلّم است که حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» هرگز نباید در این رابطه از منظر ما خارج شوند، ولی سعی کنید باز موضوع را ادامه دهید و به آن وسعت ببخشید و به امثال شهید حججی نیز نگاه کنید؛ به همسرش می‌گوید: «چون خدا وعده داده است اگر از آن چیزهایی که دوست داری، عبور کنی، چیزهای دوست‌داشتنی‌تر را جلوی تو می‌گذارد و من شما را تو و علی کوچولو را خیلی دوست دارم. اما گویا باید وارد یک تصمیم بزرگ‌تری شوم.» حال عرض بنده آن است که آن تصمیم بزرگ‌تر که او می‌گوید در کجا قرار دارد؟ در مباحث هرمنوتیک داریم که اراده‌های بزرگ ماورای مؤلف یک اثر است، یعنی ماورای شخص به صحنه می‌آید و آن شخص را در برمی‌گیرد و در نتیجه شما با آثاری از افراد رو به‌رو می‌شوید که حکایت از روح تاریخی دارد که آن‌ها در آن تاریخ زندگی می‌کردند و بزرگی آن افراد آن است که توانسته‌اند آن را درک کنند. در این رابطه اگر به شهید حججی نگاه کنید چیزی بسیار مهم را در مقابل خود می‌یابید و آن تعیّن اراده‌ی الهی در یک انسان است. انسانی که ماورای تنگناهای سیطره‌ی فرهنگ استکباری تصمیمی بزرگ می‌گیرد تا همه‌ی انسان‌ها متوجه تقدیر الهی در آن تاریخ شوند.

با نظر به تصمیمات غیرمعمول در متن یک تاریخ به اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگی پی می‌بریم که ماورای همه‌ی تنگناهایی که اشرار ایجاد کرده‌اند، متوجه تاریخ دیگری می‌شوند و برای به فعلیت‌آوردن آن تاریخ خبرهای بزرگی را می‌دهند. با نظر به چنین حرکاتی است که شهید آوینی آن شهید سینه چاک خبر می‌دهد که «شب حیات انسان با انقلاب اسلامی در فجر صادق خویش داخل شده است.»

باز به نظر بنده ما با فهم هرمنوتیکی به اهمیت اراده‌هایی که این انسان‌ها را دربر گرفته و دست به اقدامات بزرگ زده‌اند، پی می‌بریم. اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگ چیزی است که از یک منظر شهید حججی آینه‌ی آن بود و از منظری دیگر آن شهید اشاره بود به راهی که ما آن راه را که خداوند در این تاریخ در مقابل ما گشوده است گم نکنیم و بتوانیم در راستایِ تحقق اراده‌ی الهی قدم به میدان آوریم. مانند یاران امام حسین که اگر می‌خواستند برای رفتن به بهشت و دوری از جهنم کار کنند، به‌راحتی می‌توانستند با اذن آن حضرت از آن معرکه بیرون آیند، ولی آن‌ها در افق جان خود متوجه تاریخی بودند که با حسین در حال وقوع است اراده‌ای که خداوند برای تحقق تاریخی دیگر در جان آن‌ها وزیده بود.

اصحاب اباعبدلله در افق جان خود متوجه تاریخی بودند که با حسین در حال وقوع بود و آن‌ها خواستند ماوراء بهشت و جهنم، بیرون از آن تاریخ نباشند، و حججی‌ها با تأسی به یاران اباعبداللّه این مردان بزرگ، خواستند بیرون از تاریخی که با خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در حالِ وقوع است؛ قرار نداشته باشند. لذا با افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه می‌کنند و می‌دیدند که دوران آن ها سپری شده و تاریخ دیگری در حال وقوع است.

اصحاب امام حسین در کربلا با یزیدی‌ها خصومت شخصی ندارند، آن‌ها چیزی را در افق تاریخ خود می‌نگرند که بسی بالاتر از یزید و یزیدیان است. این ظلماتی است که همه‌جا را گرفته است و باید از بین برود حتی به قیمت شهادت آن بزرگان. اگر انگیزه‌ای آن‌چنان بزرگ مدّ نظر آن‌ها نبود نمی‌توانستند چنین اقدامی را انجام دهند. اگر قرار بود تنها یزید را نابود کنند، راه‌های دیگر هم بود. قضیه مربوط به تحقق تاریخ دیگری است، مثل امروز ما که جاهلیت ثانی عالم را فراگرفته و باید تاریخی در مقابل بشر امروز گشوده شود تا راه توبه را بشناسد و به کلّی نوعی دیگر از زندگی را آغاز کند. در این رابطه شهید آوینی متذکر می‌شود:

 «حتی اگر هیچ برهان دیگری در دست نداشتم ، ظهور انقلاب اسلامی - و بهتر بگویم، بعثت تاریخی انسان در وجود مردی چون حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه»- برای من کافی بود تا باور کنم که عصر تمدن غرب سپری شده است و تا وضع موعود که انتظار اوست، فاصله‌ی چندانی باقی نمانده است.»

**هیبت آن‌که خواهد آمد و انتظار انسان را پایان خواهد داد از هم‌اکنون همه‌ی قلب‌ها را فراگرفته است. انقلاب اسلامی فجری است که بامدادی در پی خواهد داشت.** حججی‌ها این مردان بزرگ، خواستند بیرون از تاریخی که با خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در حالِ وقوع است؛ قرار نداشته باشند. لذا به افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه می‌کنند.

به آیه‌ی 8 سوره‌ی مائده نظر کنید که می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى‏ أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى‏ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»، شما مؤمنین در عین قیام برای خدا و گواهی از روی عدالت، دشمنی با کسانی که مانع شدند شما به مسجدالحرام بروید موجب گناه و ترک عدالت از طرف شما نشود، عدالت پیشه کنید که این به تقوا نزدیک‌تر است. ای پیامبر! شما بالاتر از آن هستید که همسنگ آن‌ها شوید. آن‌ها اسیران ظلمات این دوران هستند و شما بنا دارید راه دیگری را مقابل بشریت بگذارید در همین رابطه رهبر معظم انقلاب در رابطه با شهید حججی می‌فرمایند: «شهید حججیِ عزیز در دنیایی که روزنه‌های اغواگر صوتی و تصویری فراوانی وجود دارد، چنین درخشید و خداوند او را همچون حجتی در مقابل چشم همگان قرار داد.»

با حضور در افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه کنید تا اگر آن افق دور هم باشد، به جهت حقانیتش نزدیک است. مثل افقی که فرهنگ انتظار در مقابل شیعیان گشوده است و آن‌ها همواره در آن افق زندگی می‌کنند و یک روز هم نشده که ظلمات دوران آن‌ها را گرفتار یأس از آینده بنماید. افق زیبا یعنی افقی که به جای کینه‌ها، ایثارها در آن نهفته است.

وقتی کسی وارد زمانه‌ای شد که آن زمانه، زمانه‌ی تاریخ انقلاب اسلامی است، دیگر شکست برای او معنا ندارد زیرا نفسِ حضور در چنین زمانه‌ای عین پیروزی است و به حیاتی فعّال وارد شده، برای درک این حیات آن را مقایسه کنید با دشمنان انقلاب اسلامی و ظلمات و بی‌آیندگی که آن‌ها را فراگرفته که می‌خواهند با به خطرانداختن آینده‌ی انقلاب اسلامی خود را نسبت به بی‌آیندگی‌شان تسلّی دهند. در حالی‌که وقتی ما وارد زمانه‌ی خود شدیم یعنی در راهی که باید طی کنیم پا گذاشته‌ایم و کسی که پای در راه بگذارد هرگز از هدف فاصله ندارد. زیرا انسان یعنی هستیِ در راه و دیگر هیچ. در این رابطه روایتی که می‌فرماید: «انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَج‏» معنای خود را نشان می‌دهد. فرج یعنی گشودگی و انتظار فرج خود به خود همان گشودگی است. در فضای انتظار فرج، در فضای فرج خود را احساس می‌کنیم، زیرا در صحنه‌ای حاضر می‌شوید که افق رعایت مظلومان و اسیران در آن گشوده است.

باز به این جمله فکر کنید که می‌گوید: «انسان یعنی هستیِ در راه و دیگر هیچ.» اگر انسان یعنی در راه بودن و تنها با در راه بودن خود را به معنا می‌رساند، جز این است که در این تاریخ راهِ ما راهی است که حضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود و حججی‌ها رهروانِ آن راه شدند و به همین جهت که راه را درست انتخاب کردند در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار گرفتند، در آن حدّ که رهبر معظم انقلاب با نظر به تأثیری که شهید حججی بر دل‌ها گذاشت می‌فرمایند: خداوند دل‌ها را مجذوب کرد و افراد گوناگونی که زندگی برخی از آنان در ظاهر تناسبی با جهاد و شهادت ندارد، عکس شهید را در دست گرفته و به تشییع او آمدند.

کمتر شهیدی را ما سراغ داریم که این‌جور خدای متعال او را در چشم همه عزیز کرده باشد. خداوند جوان شما را عزیز کرده است. شهید حججی مثل یک پدیده‌ی باورنکردنی است؛ اگر ما این‌ها را در زمان خودمان ندیده بودیم، به آسانی باور نمی‌کردیم.

با توجه به وجود چنین راهی که عین در معنا بودن است نباید گله‌مند بود که چرا عده‌ای هنوز گرفتار نیهیلیسم دوران مدرنیته هستند.آیا با وجود راهی که شهید حججی در مقابل ما گشوده‌اند دوره‌ی نیهیلیسم به معنایی که بر ما سیطره دارد، نگذشته است؟ در آن حدّ که ما بتوانیم در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار بگیریم؟

هنر شهید حججی آن بود که فهمید مؤثرترین راه، راهی است که امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در این زمانه پیش روی او گشوده است، و آن راه با بسته‌شدن دفاع مقدس بسته نمی‌شود. بلکه از آن طریق گشوده شد و تا قیام قیامت ادامه دارد. تنها بحث دفاع از کشور سوریه و عراق در مقابل داعشی‌ها نیست بلکه حضور در یک مرحله و در یک ورق دیگر از صحیفه‌ی تاریخ انقلاب اسلامی است در حالی که دوران حضور انقلاب اسلامی هنوز درست تبیین نشده است و ورق‌های متعددی در مقابل ما می‌گشاید. وای اگر شهید حججی به ظهور نمی‌آمد و ما گمان می‌کردیم دوره‌ی انقلاب اسلامی تمام شده و بی‌حساب نیست که رهبر معظم انقلاب فرمودند: «شهید حججی عزیز حجت خداوند در مقابل چشم همگان شد. خداوند شهید حججی را سخنگوی شهیدان کرد.» گویا اوحجت بالغه شد برای آن‌که معلوم شود ما راه‌هایی در پیش داریم و تا در راه هستیم معنای خود را احساس می‌کنیم و نه‌تنها از نیهیلیسم آزادیم، بلکه هر آن با فرجی بعد از فرجی روبه‌رو هستیم.

سخت باید امیدوار بود که از طریق این مردان بزرگ، «امید» به تاریخِ ما برگردد و وظیفه‌ی ما امروز آن است که متذکرِ این راه باشیم و از این طریقْ به خود معنا ببخشیم و از زندانِ پوچیِ دوران به درآییم.

معنابخشیدن به خود یکی از اساسی‌ترین کارهایی است که ما نباید از آن غفلت کنیم. شما با نظر به سیطره‌ی غرب در جایی قرار دارید که عموماً همه‌ی معنابخشیدن‌ها به بن‌بست رسیده است. تا یک زمانی می‌گفتیم آقا اگر این کار را بکنیم معنای خودمان را پیدا می‌کنیم. بنده زمانی می‌گفتم که اگر مثلاً بتوانم به کمک برهان‌های لازم شبهات خود را برطرف کنم به معنایی که می‌خواهم می‌رسم و اتفاقاً هم می‌رسیدم. مثلاً برهان صدیقین را در جان خود حس می‌کردم به طوری که گویی همه‌ی راه‌ها به سویم گشوده شده بود. احوالات خوبی داشتم. بعد یک زمانی می‌گفتم وقتی به معنای مطلوب خود می‌رسم که نسبت به معارف دینی آگاهی لازم را پیدا کنم و یا تفسیر المیزان را خوب مطالعه کنم و اتفاقاً هم می‌رسیدم. ولی آرام‌آرام مشخص شد که در شرایطی قرار داریم که بسیاری از آن راه‌های معنابخش کافی نیست دیگر شما امروز نمی‌توانید بگویید اگر ما برهان صدیقین یا معرفت نفس را کار کنیم به معنا می‌رسیم. عرض بنده آن است که برهان صدیقین و معرفت نفس لازم است ولی کافی نیست. اگر مردم را تا معرفت نفس نگاه داریم باز هم چیزی نمی‌گذرد که با نحوه‌ای دیگر از بی‌معنایی روبه‌رو می‌شوند، زیرا هنوز بن‌بست‌ها گشوده نشده است. وقتی عرض کردم معرفت نفس کافی نیست، از قول من گفتند طاهرزاده گفته معرفت‌نفس به درد نمی‌خورد؛ عرض بنده آن است امروز معرفت نفسی که تا مدتی پیش کافی بود و شما به کمکش با حقیقت روبه‌رو می‌شدید، کافی نیست به جهت نیازی که دارید برای انس با ابعاد دیگری از حقیقت. در بحث «معرفت نفس و مراحل رجوع به حقیقت این تاریخ» می‌گوییم معرفت ‌نفس خود تحولاتی دارد. امروز معرفت‌ نفس یعنی تا آن‌جا جلو برویم که خود را در قبضه‌ی اراده‌ی الهی برای تحقق انقلاب اسلامی احساس کنیم. این هم معرفت نفس است در حالی‌که ابتدای امر معرفت نفس در آن حدّ بود که شما نسبت خودتان را با خدا حضوری کنید. ولی در حال حاضر، خدای دیگری به سراغ شما آمده است، خدایی که می‌گوید نسبت من با خودت را در تحقق تاریخ انقلاب اسلامی حضوری کن و این یک وسعتی است که از آن کار می‌آید. به هر حال گوهر اصلی این بحث این شد که امروز برای معنابخشیدن به خود شهید حججی برای ما راهی ارزشمند گشوده است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - بد نیست به این نکات نیز توجه شود که گفته شده: سرِ شهید حججی، شور انقلابی نسل سوم را فریاد میزند ... شهید حججی نماینده‌ی نسلی است که نشان می‌دهد به پیروی از امام حسین مقتدای آزادگان جهان سرش را در طبق اخلاص و عقیده‌ی خود گذاشته است. نگاه او در هنگام اسارت و نیز هنگامی که به قربان‌گاه می‌رفت نشان از وقار و سنگینی و سکینه برای ایفای نقش تاریخی او دارد. ملت ما او را هرگز از یاد نخواهد برد و تاریخ نام او را به بزرگی یاد خواهد کرد. محسن جان اضطراب چشمان قاتل و آرامش نگاه تو مرز روشن حق و باطل است.

شگفت‌زدگی خبرگزاری روسی از شجاعت شهید حججی: خبرگزاری اسپوتنیک در گزارشی با عنوان «جابجا شدن مرز شجاعت توسط اسیر ایرانی» نوشت: به تازگی تصویری در شبکه های اجتماعی به تحلیل و بررسی گذاشته شده است که در آن نگاه جوان ایرانی به دوربین را نشان می‌دهد که اسیر گروهک تروریستی داعش شده بود. در تصویر منتشر شده، جوانِ اسیر در دست گروهک تروریستی داعش با خونسردی و شجاعت تمام به روبه‌رو نگاه می‌کند. [↑](#footnote-ref-1)